

واقع‌نگری

چرا جهان را کثرت می‌فهمیم

هانس رُزلینگ

همراه با: اُلا رُزلینگ و آنا رُزلینگ رولوند

ترجمه

علی کاظمیان



نشر کردن

فهرست

۱	-----	بد، اما بسیار بهتر از پیش / مصطفی ملکیان
۱۵	-----	پیش‌گفتار مترجم
۲۳	-----	یادداشت نویسنده
۲۵	-----	مقدمه: چرا سیرک را دوست دارم؟
۴۳	-----	فصل اول: غریزه شکاف
۷۳	-----	فصل دوم: غریزه منفی‌نگری
۱۰۳	-----	فصل سوم: غریزه خط مستقیم
۱۳۱	-----	فصل چهارم: غریزه ترس
۱۵۵	-----	فصل پنجم: غریزه اندازه
۱۷۷	-----	فصل ششم: غریزه تعمیم
۲۰۱	-----	فصل هفتم: غریزه سرنوشت
۲۲۱	-----	فصل هشتم: غریزه منظر واحد
۲۴۱	-----	فصل نهم: غریزه سرزنش
۲۶۳	-----	فصل دهم: غریزه فوریت
۲۸۵	-----	فصل یازدهم: واقع‌نگری در عمل
۲۹۹	-----	حسن ختام
۳۰۳	-----	سپاس‌گزاری
۳۰۷	-----	پیوست
۳۱۵	-----	یادداشت‌ها
۳۴۳	-----	منابع
۳۶۵	-----	درباره نویسندگان

بد، اما بسیار بهتر از پیش*

مصطفی ملکیان

کتابِ واقع‌نگری: چرا جهان را کمتر می‌فهمیم، نوشته‌ی هانس رُسلینگ (Hans Rosling)، نمونه‌ای خوب از آثاری است که میتوان آنها را در طبقه‌ی حکمتِ عملی یا فلسفه در عمل یا برای عمل یا فلسفه‌ی کاربردی یا کاربرستی جای داد. این طبقه از آثار مفیدترین و ضروری‌ترین آثار برای نیل به زندگی خوب، خوش، و ارزشمند اند. از این رو، واقعیت تلخ و اسفانگیز این است که نهاد آموزش و پرورش کشور ما، بویژه در پنج شش دهه‌ی اخیر، یک‌سره فاقد این‌گونه آثار بوده است و تعلیم و تربیت‌یافتگان و برآمدگان این نهاد، فارغ از این که چه چیزها ای میدانسته یا نمدانسته‌اند، قدرِ مسلم این که از هنر و فن زندگی بکلی بی‌اطلاع بوده‌اند. اما، خبر خوش این که چند سالی است که اقبال عمومی به این‌گونه آثار افزایش چشم‌گیر یافته است و نوشته‌ها ای از این دست به زبان فارسی ترجمه شده و نشر یافته‌اند که کتابِ واقع‌نگری یکی از بهترین آنها است.

این کتاب، چنان‌که از عنوان فرعی‌اش پیدا است، ده دلیل اقامه و عرضه میکند دال بر این که ما درباره‌ی وضع دنیای خود به خطا رفته‌ایم و به اشتباه افتاده‌ایم - اگرچه، به گمان من، در واقع، یک دلیل می‌آورد برای اثبات این که ما درباره‌ی وضع دنیای انسانی خود در ده جهت و ده موضع مرتکب خطا و اشتباه شده‌ایم. نیز، مدعی است که وضع دنیا بهتر از آن است که ما گمان میکنیم.

* در متن این یادداشت شیوه مقبول نویسنده در نگارش رعایت شده است. - ناشر.

پس، فقط خطاها ای را خاطر نشان میکند که تصوّر ما را از دنیا بدتر از واقعیتِ خود دنیا کرده‌اند. بنابراین، اگر خطاها ای نیز مرتکب شده باشیم که، در نتیجه‌ی آنها، تصوّری از دنیا پیدا کرده باشیم بهتر از واقعیتِ خود دنیا، این کتاب متعرّض آنها نشده است. بعید نیست، بل بسیار محتمل است، که ما هم مرتکب خطاها ای شده باشیم که دنیا را از جهاتی بدتر از واقع نشان مان داده باشند و هم مرتکب خطاها ای دیگر که دنیا را از جهاتی دیگر بهتر از واقع جلوه داده باشند. به هر تقدیر، این کتاب فقط به خطاهایِ قسم اول میپردازد و درباره‌ی خطاهایِ قسم دوم اثباتاً و نفیاً سخنی نمیگوید و خاموش میماند. شاید نویسنده‌ی انسان دوست و دل‌سوز کتاب برای خطاهایِ قسم دوم اصلاً مصداقی نیافته است؛ ولی، به هر حال، مسأله جای تأمل دارد.

اگر به نادانسته‌ها و/یا ناگفته‌های نویسنده کاری نداشته باشیم و توجّه خود را منحصر به گفته‌های او، در این کتاب، معطوف کنیم، میتوانم گفت که من با همه‌ی آنها موافقت تمام دارم و از خوانندگان عزیز میخواهم که، برای اصلاح و تصحیح داورها و تصمیم‌گیری‌های خود، با دقت هرچه بیشتر گفته‌های او را بکاوند و به لوازم آنها ملتزم شوند و بمانند. در عین حال، بر آن ام که در باب هریک از ده خطای مذکور در کتاب، که نویسنده آنها را عدم ضبط و مهار ده «گریزه» میدانند، سخنی بیاورم.

۱) گریزه‌ی شکاف اقتضاء میکند که تصویر و تصوّر ای از دو گروه جدا از هم داشته باشیم که در میان‌شان شکافی هست؛ و حال آن که واقع‌نگری حکم میکند که عالم واقع، غالباً، به هیچ وجه قطبی نیست و، معمولاً، اکثر افراد در همان جا که شکاف و خالی پنداشته میشود، یعنی در همان وسط، قرار دارند. برای ضبط و مهار این گریزه باید سراغ اکثریت را گرفت و نباید صرفاً دو گروه یا میانگین دو گروه را با هم مقایسه کرد.

حاشیه: تبعیت بی چون و چرا از گریزه‌ی شکاف به خطا ای وجودشناختی مینجامد؛ اما، در عین حال، باید توجّه داشت که الف) خود اصل قطبیت (polarity) اصلی وجودشناختی و مابعدالطبیعی است^(۱) و آن چه نادرست است عقیده به قطبیت در موضعی است که در آنها قطبیتی در کار نیست؛

ب) قطبی‌نگری، یا «سازمان‌دهی دوگانه»، اصل سازمان‌دهنده‌ی مهم بسیاری از فرهنگها است^(۲)؛ ج) در عین حال، این اصل در فرهنگ سرمایه‌داری و بورژوازی جدید شیوع و رواج و سلطه و سیطره‌ی بسیار بیشتری ای دارد، چنان که از رواج و سیطره‌ی تقابلها ای مانند سوژه/ابژه، ذهن/ماده، نظریه/واقعیت، شکل/محتوا، و واقع/ارزش، که سابقه‌ای بیش از چهارصد سال ندارند، کاملاً پیدا است؛ و د) تبعیت بی چون و چرا از گریزه‌ی شکاف، افزون بر ساحت امور واقع، در ساحت ارزشها نیز رخ میتواند داد و به خطای ارزش‌شناختی (axiological) میتواند انجامید، یعنی میان ارزشهای متقابل، در حوزه‌های اخلاق، حقوق، زیبایی‌شناسی، دین و مذهب، آداب و رسوم و عرف و عادات اجتماعی، و حتّاً منطق و معرفت‌شناسی نیز، شکاف عظیم ای دهان نگشوده است و مرزهای واضح و متمایز ای در کار نیستند.

۲) گریزه‌ی منفی‌نگری/منفی‌بینی اقتضاء میکند که اخبار منفی را کلّ اخبار بپنداریم، نه فقط بخشی از اخبار؛ و در نتیجه، واقعیت‌های منفی را کلّ واقعیت‌های دنیا، نه تنها جزئی از واقعیت‌های دنیا، بینگاریم؛ و توجّه نکنیم که احتمال رسیدن اطلاعات راجع به روی داده‌های بد به ما بسیار بیشتر از احتمال رسیدن اطلاعات راجع به روی داده‌های خوب است. بر اثر تبعیت از این گریزه بهتر شدن اوضاع و احوال را نمیبینیم و احساس فشار روانی شدید میکنیم. واقع‌نگری حکم میکند که بدانیم که «اخبار» خوب، معمولاً، خبر (تلقی) نمیشوند؛ بد بودن اوضاع، که سطح و مرتبه‌ی اوضاع را نشان میدهد، چیزی است و بهتر شدن اوضاع، که جهت دگرگونی را نشان میدهد، چیزی دیگر؛ و این دو چیز قابل جمع اند. نیز بدانیم که دگرگونی‌ها و اصلاحات تدریجی و بطئی هم به قالب خبر درنمایند. و بدانیم که گاهی اخبار بد بیشتر ناشی از مراقبت و نظارت بیشتر بر درد و رنج‌های بشر است، نه ناشی از درد و رنج‌های بیشتر. و، سرانجام، بدانیم که نه گذشته‌ی فرد آدمی و نه تاریخ نوع بشر آن قدر روشن و تابناک نبوده است که تصوّر میشود.

حاشیه: همه‌ی این سخنان در باب واقعیت‌های عینی یا آفاقی (objective)، که محلّ بحث نویسنده‌اند، صادق اند. از واقعیت‌های عینی میتوان بیخبر و غافل ماند.